

## مروری بر آثار فارسی حضرت عبدالبهاء

### هوشمند فتح اعظم

دوستان عزیز، آنچه را که امروز معروض می‌دارم استنباطی شخصی و سطحی از مروری سریع در بعضی از آثار درّ باری است که از قلم مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء رقم یافته است. تفحصات ادبی و علمی و تحقیق عمیق فرصتی دیگر و اوقاتی بیشتر می‌خواهد که البته ادیبان دانشمند بدان خواهند پرداخت و این ناتوان را فقط جاذبه طلعت عبدالبهاء آن چشمه زاینده محبت و وفا جرات بخشید که در عین ناتوانی در آن میدان وسیع جولانی نمایم و پریشان گوئی کنم.

هر که تشویق سرزلف پریشان تو دید      تا ابد از دل او فکر پریشان نشست

اما به راستی بحث در آثار حضرت عبدالبهاء اسباب حیرت و دهشت است زیرا آن آثار بی‌شمار با تنوع بسیار چون دریا است "چگونه دریا کان را کرانه پیدا نیست" و آن آثار از حیث کمیّت و کیفیت و تنوع و بدعیّت چنان پهنائی دارد و انسان حیران می‌ماند که از کجا شروع کند و چه بگوید.

باری در آیات قرآنیّه است که بهشت جائی است که "ما تشتهی به انفسکم" در آن موجود است خوان نعمت حضرت نیز چنین است هر کس آنچه را که می‌خواهد در آن می‌یابد.

بزرگترین عطیه‌ای که مظاهر ظهور الهی به بشر ارزانی داشته‌اند کتاب و کلام است، وحی منزل است، الهامات است که به میزان معین و عظیمی به حضرت عبدالبهاء عنایت شده است. اگرچه مقام رسالت و نبوت در حقّ حضرت عبدالبهاء صادق نیست و ایشان مبین آثار حضرت بهاء‌الله‌اند اما از اسرار ملکوتی آن که، حضرت عبدالبهاء نفس مقدّسی است که به الهامات الهیه مرهوب است این است که آنچه از قلم توانایش صادر گشته جزئی از آثار مقدّسه امر بهائی محسوب می‌گردد و اهمیّتش همان بس که می‌بینیم که حضرت عبدالبهاء در جواب سؤالی که اگر بر حسب ظاهر، میان الواح جمال ابهی و بیانات حضرت عبدالبهاء تفاوتی به نظر آمد تکلیف چیست.

می فرماید کلام مبین شرط است و این بر عظمت مقام قدسی حضرت عبدالبهاء و فضل الخطاب بیانات ایشان اشارت دارد.

علاوه بر آثاری که منتشر شده و تعدادشان مجلدات کثیری را فرا گرفته، چندین هزار لوح از حضرت عبدالبهاء در محفظه آثار در ارض اقدس موجود است که به طبع نرسیده و منتشر نگشته است. حال این همه آثار را از حیث مضمون و موضوع از لحاظ تاریخ و شأن نزول از جهت مطالب فردی و اجتماعی و ترتیبات و ترکیبات دیگر و خصوصیات لفظی و امثال آن می توان مورد بحث قرار داد که به تدریج و طی قرون آینده کتاب هائی را خواهد آفرید.

در این مقال به تقسیم بندی ابتدائی و ملاحظاتی زود گذر اکتفا می کنیم:

### اول آثاری که در زمان حیات حضرت بهاء الله از قلم مرکز میثاق صادر گشته است.

قبل از هر چیز باید گفت که حضرت عبدالبهاء در مدرسه ای داخل نشده و از تحصیل علوم رسمی و متداول زمان محروم بوده است. از او آن کودکی در رکاب پدر بزرگوارش در به در بوده، ده ساله بود که با کمال سختی در زمستانی سرد از طهران به بغداد تبعید شد. در آن آوارگی نه مدرسه ای دید و نه کتابخانه ای در دسترس داشت پس این کمالاتی که از ایشان ظاهر شد و این آثار حیرت انگیزی که از قلم توانایش صادر شد از کجا آمده است؟ چاره نیست جز آن که کلمات خود ایشان را به رعایت گیریم و بگوئیم که حضرت عبدالبهاء "شمع شبستان حق" بود که "مقتبس از شمع" شد و "نور به آفاق" بخشید.

از ایام نوجوانی به امر پدر بزرگوار سؤالاتی را که عرفا و علما از حضرت بهاء الله می نمودند، جواب می فرمود و آنچه از قلم توانایش صادر می شد اسباب حیرت بوده و هست که چگونه از این نوجوان غربت کشیده و مدرسه نادیده چنین نوشته های بلند و سنجیده ای پدید آمده است. چه توجیهی می توان کرد جز آن که، آن آثار از الهامات خداوند بی مانند بدانید.

امروز هر دانشمندی که بخواهد رساله ای بنگارد چه اوقاتی صرف مطالعه کتب و رفت و آمد به کتابخانه ها می نماید و عبدالبهای جوان از این وسائل محروم بوده است و جز به تأیید روح القدس انجام چنان شاهکارهائی ناممکن است.

باری مهم ترین آثاری که حضرت عبدالبهاء در زمان حضرت بهاء الله و به امر ایشان مرقوم فرموده اند عبارت است از: تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم، مقاله سیاح، لوح خراسان و تفسیر

حدیث قدس "كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان يعرف فخلقت الناس لكي اعرف" یعنی خدا می فرماید که من گنجی پنهان بودم و دوست داشتم که شناخته شوم پس مردم را خلق نمودم تا شناخته شوم. درباره این لوح مبارک می دانیم که پس از مراجعت حضرت بهاء الله از سلیمانیه به بغداد، علی شوکت پاشا از رهبران تصوف از فرقه نقشبندیّه عریضه ای تقدیم داشته و جواب بعضی از مسائل عرفانی را تقاضا نموده است. حضرت بهاء الله جواب او را به فرزند نوجوانشان محول فرمودند.

و حضرت عبدالبهاء درباره صدور آن لوح می فرمایند:

«این رساله در سنّ صباوت مرقوم شده». و ضمناً می فرمایند: «در بعضی مواقع بعضی تعبیرات نظر به مشرب بعضی ذکر شده است. ملاحظه به حقیقت موضوع باید بشود که چون سریان روح در عروق و شریان کلمات جاری و ساری است».

شاید ذکر یک جمله متعریضه در این مقام بی جا نباشد. می فرماید "در بعضی مواقع نظر به مشرب بعضی تعبیراتی آمده است ولی باید ملاحظه به حقیقت موضوع کرد". این مسئله دقیقی است که باید در نظر داشت یعنی الواح مبارکه گاه در جواب سؤالات نفوسی که در رشته های علوم زمان خود متبحر بودند نازل می شد و حضرت بهاء الله و مرکز میثاق برای گرفتن نتیجه ای در نظر داشتند اصطلاحات و تعبیراتی را که بر مخاطب معلوم و متداول بوده را به کار می بردند نه آن که بر آنها صحّه گذارند.

باری حضرت عبدالبهاء در این رساله تفسیر حدیث مذکور علاوه بر بحث درباره علت خلق موجودات، راجع به مراتب محبت و مقام خلقت و مقام معرفت با فصیح بیان شرح می فرمایند که در این مقال که فقط می توان به ذکر فهرست کلی آن آثار اکتفا کرد از آن تجاوز نمی کنیم زیرا جای بحث در مضامین آنها در کتاب ها است که دانشمندان خواهند نوشت.

اما از ذکر یک نکته دلپذیر درباره این لوح ناگزیریم. حضرت عبدالبهاء در مقامات محبت می فرمایند که:

«بزرگان عرفا چهار مقام ذکر کرده اند اما "این عبد در این رساله پنج رتبه ذکر نموده».

سبحان الله این جوان برومند در زمان نوشتن این رساله کمتر از ۱۹ سال داشته اما ملاحظه فرمائید چه قدرتی در قلمش مکنون بود که او را به عالمی پرواز داده که از صناید اهل عرفان بالاتر رفته است. قبل از خاتمه این مبحث عبارات آخر این لوح را نقل می کنیم تا نمونه ای از فصاحت و بلاغت آن باشد:

«ای حیب این بال و پر در هم شکسته گِل آلوده را که از قدم عالم حکایت می‌کند بریز تا به پره‌های عَزّ توحید در این فضای وسیع و سماء منیع پرواز نمائی. به جان بکوش تا به مائده بدیعه که از سماء هوّیه در نزول است متنعم گردی و به فواکه قدسیّه از شجره لاشرقیّه و لاغربیّه مرزوق شوی. این طیور آشیانه حیرت را شوری دیگر در سراسر است و این آوارگان سبیل محبوب را جذبی دیگر. در دل باید چهار تکبیر بر ما کان و ما یکون زد و عزم کوی جانان کرد. چشم را از غیر دوست بر بست و به جمال مشهود گشود و سامعه را از کلّ اذکار پاک و مطهر ساخت تا از مزامیر آل داود الحان بدیع محمود استماع نمود».

### رساله مدنیّه

رساله دیگری که در زمان حیات جمال ابهی از قلم حضرت عبدالبهاء مرقوم رفته، رساله مدنیّه است که معروف و مفصل است در سیاست مدن و مملکت داری و اساس مدنیّت حقیقی. این رساله در سال ۱۲۹۹ هـ ق یعنی ده سال قبل از صعود حضرت بهاءالله نازل شده. در شأن نزولش در لوحی به لسان خادم الله می‌فرمایند:

«و این که نسخه مدنیّه را ارسال داشتید ان شاءالله مثمر ثمر شود سبب ترقیم آن، آن که یومی از ایام حضرت غصن الله الاعظم رو به مقام اعلی ایستاده بودند لسان قدم به این کلمه ناطق قوله تعالی: "یا غصن اعظم محبوب آن که چند ورقی در سبب و علّت عمار دنیا و خرابی آن نوشته شود به قسمی که متعصّبین را یک درجه تنزل دهد تا مستعد شوند از برای اصغاء حریف سدره بیان که الیوم مرتفع است انتهی". لذا حضرت غصن الله رساله مدنیّه را مرقوم فرمودند».

در رساله مدنیّه حضرت عبدالبهاء ایرانیان را خطاب فرموده‌اند و درباره سرّ موقّیّت ایرانیان در گذشته و علّت نکبت و بدبختی‌شان در زمان حاضر موقوم می‌فرمایند:

«اما این رساله جنبه عام دارد و متضمّن فلسفه جدیدی در جامعه شناسی است و از صعود و سقوط تمدن‌های جهان بیان می‌کند و تمدن‌ها را که معمولاً مورّخین درباره‌اش با موازین و معیارهای گوناگون تحقیق می‌کنند این رساله با میزان جدیدی می‌سنجد و از آن راه شکاف بزرگ نامالایمی را که بین جنبه‌های عملی و تکنیکی اداره امور سیاسی بشری از یک طرف با تمدن روحانی از طرف دیگر به وجود آمده با پل محکمی به هم متصل می‌نماید و مدنیّت الهی بر اساس خیر و حقیقت و علم و عرفان عرضه می‌دارد».

و نیز راجع به صلح عمومی که از اصول تمدن حقیقی است مطالبی می‌فرمایند مثل این عبارات که در نشریات بهائی نقل گردیده است:

«بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم برافرازد که چند ملوک بزرگوار بلند همت به جهت خیرت و سعادت عموم بشری به عزمی راسخ قدم پیش نهاده، مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند... الخ».

درباره مضامین این رساله دانشمندان صاحب کمالی از قبیل دکتر شاپور راسخ و دکتر نادر سعیدی داد سخن داده‌اند که باید به مقالات آنان رجوع نمود.

### تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم

رساله دیگر بسم الله است که در مکاتیب جلد اول به طبع رسید. این رساله در نهایت فصاحت و حاوی معانی بلند عرفانی است که به عربی نازل گشته و در اوائل لوح پس از خطبه و مناجات می‌فرماید که از مطلع اراده الهی امر صادر می‌شد که حضرت عبدالبهاء در جواب سائلی آن رساله را بنگارند.

در این لوح غرّاً حضرت عبدالبهاء از حرف "ب" بسم الله شروع کرده می‌فرمایند که: «"ب" که عنوان قرآن است رمزی است از این که اول اسم اعظم است و عنوان کتاب قدم است و از حدیث امام جعفر صادق نقل کرده که فرموده است: "الباء بهاء الله».

حضرت عبدالبهاء وقتی به امر مبارک این تفسیر را مرقوم داشتند جمال مبارک در قصر بهجی تشریف داشتند و حضرت عبدالبهاء به جای آن که شخصاً آن رساله را تقدیم نمایند آن روز توسط میرزا مصطفی نراقی به حضور مبارک فرستادند. حضرت بهاء الله پس از قرائت با سروری وافر فرمودند: «کوکب لامع است». در این واقعه ملاحظه فرمائید که خضوع و محویت حضرت عبدالبهاء در مقابل پدر عظیم الشان‌شان به چه درجه بود که چنین رساله بلیغی را که مرقوم داشته بودند خود به محضر حضرت بهاء الله نیاوردند و آن را به واسطه شخص دیگری تقدیم داشتند.

### لوح خراسان

درباره شأن صدور این لوح حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب خویش می‌فرمایند:

«پیش از صعود جمال قدم روحی لاجبّاه الفداء به عبدالبهاء امر فرمودند که از لسان مبارک تحیّت و خطاب به خراسان بنگارم مرقوم شد: ایا نفعات الله هبّی معطره و ایا نسمة الله مرّی مطیبه و اقصدی و ادی الرحمن لدی العرفان بادیه خراسان الخ».

این لوح نمونه فصاحت در زبان عربی است. معروف است که جناب صدرالصدور که مدّت‌ها به امرالله تعلق یافته و تحقیق دقیق نموده بود بعد از تلاوت این لوح چنان به اهتزاز آمد که دیگر توقّف را ممکن ندید و با ایمانی مستحکم در ظلّ اسم اعظم در آمد.

## مقاله سیّاح

که تاریخ مختصر امرالله است و کلیات تاریخ امر الهی را به نحوی که واقع گشته برای رفع استیحاş مردم ایران که به اغوای علماء و قرائت کتاب‌هائی که دشمنان امرالله به نام تاریخ نوشته‌اند ذهنشان انباشته از اوهام و مفتریات و اکاذیب گشته مرقوم فرموده‌اند.

### دسته دوّم آثاری است که حضرت عبدالبهاء شفاهاً بیان فرموده‌اند

جناب دکتر یونس خان در خاطرات نه ساله نوشته است که صدور الواح از قلم حضرت عبدالبهاء در بحبوحه مشقّات و مشاغل و متعدّد صورت می‌گرفت. در بسیاری اوقات الواحی را خود مرقوم می‌فرمودند و در عین حال لوح دیگری را به کتاب‌القاء می‌فرمودند و ضمناً با زائران و حاضران که مشرف بودند صحبت می‌داشتند که جناب ابوالفضائل مکرراً اظهار می‌کردند که بزرگترین معجزه‌ای که از حضرت عبدالبهاء دیدم همین بود که در عین کتابت الواح به دست خویش به منشی لوحی دیگری تقریر می‌کردند و صحبت خویش را نیز با زائرین ادامه می‌دادند و چون من خود نویسنده‌ام می‌دانم که این چه کار غیر ممکنی است.

باری تقریرات و صحبت‌های حضرت عبدالبهاء را گاهی کسی می‌نوشت و بعد به نظر مبارک می‌رساند و گاه تصحیحاتی در آن می‌فرمودند. این قبیل آثار که به صحّه مبارک رسیده است سندیت دارد و جزء آثار مقدّسه بهائی به شمار می‌رود.

اما دسته دیگری از این بیانات ثبت شده هست که چون به نظر صحّه مبارک نرسیده هر چند مهمّ است ولی جزء نصوص مقدّسه به شمار نمی‌آید.

اما آثار شفاهی مستند از حضرت عبدالبهاء عبارت است از کتاب مفاوضات، کتاب تذکرة الوفاء و خطابات که همه معروف و مشهور است.

### کتاب مفاوضات

در شدت زحمات مبارک هنگام حبس و بند و مصاعب ناشی از اعمال هیئت تفتیشیه تألیف گشته و آن را جامعه بهائی مرهون خانم آمریکائی به نام لورا کلیفورد بارنی هستیم که بعداً به مستشرق فاضل فرانسوی هیپولیت دریفوس ازدواج کرد و به نام مادام دریفوس معروف گشت. این کتاب مجموعه‌ای از سؤال و جواب هائی است که بر سرناهار در بیت عبدالله پاشا مسکن حضرت عبدالبهاء در عکا صورت گرفته و در آن مسائل مربوط به مشکلات عرفانی و عقلی و نقلی و فلسفی و مسائل تاریخی و اجتماعی طرح می‌شد و حضرت عبدالبهاء جواب عنایت می‌فرمودند. مترجمی ترجمه می‌کرد و کاتبی می‌نوشت بعد به نظر حضرت عبدالبهاء می‌رسانید. به این نحو کتاب مفاوضات به وجود آمد که دارای ۸۴ فصل در پنج باب تنظیم شده است.

### تذکرة الوفاء

کتاب دیگر در شرح احوال قدمای امرالله است و در این کتاب احوالی را از خادمان ذکر فرموده‌اند که به گفتنش بیارزد و آن گفتار و کرداری است که در راه خدمت امرالله از نفوس سرزده و سبب قریبت درگاه الهی است. در الواح خوانده‌ایم که اهل بهاء باید به حسنات نفوس ناظر باشند و دیده خطاپوش یابند. حضرت عبدالبهاء همین شیوه را در کتاب تذکرة الوفاء معمول داشته‌اند، آن هم با چه فصاحتی مثلاً در شرح حال جناب نبیل اکبر می‌خوانیم: «حضرت نبیل اکبر در نهایت عزت و احترام ایام را می‌گذرانید ولی شعله محبت نگذاشت که او کتمان حقیقت نماید جوش و خروش پوش از کار برداشت و چنان بر افروخت که پرده ستر و حجاب بسوخت».

هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم  
نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

و باز در همان شرح راجع به در به دری و آوارگی جناب نبیل اکبر می‌فرمایند: «گاهی مانند آه مظلومان به هر فرازی می‌شتافت و گهی مانند سرشگ چشم ستمدیدگان به هر نشیبی می‌تاخت.

## خطابات

اما اثر دیگری از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء کتاب خطابات است که از شاهکارهای آثار آن بزرگوار و محتوایش بسط تعالیم حضرت بهاءالله به زبانی ساده است. حضرت ولی امرالله فرموده اند که:

«ما به سبک خطابات حضرت عبدالبهاء تبلیغ کنیم. بیانات ایشان در خطابات به نحوی است که احدی انکارش نتواند کرد و خالی از مناقشه است و بهانه‌ای نیز برای مجادله به شنونده نمی‌دهد، مسائل پیچیده علمی و فلسفی را به ساده‌ترین وجهی بیان فرموده‌اند مخصوصاً سادگی گفتار در خطابات بسیار نمایان است. مثلاً درباره محبةالله می‌فرماید: پس ماها نیز باید متابعت آن نفوس مقدسه بکنیم و از هوی و هوس خویش بگذریم از آلودگی بشری خلاص شویم تا قلوب مانند آئینه گردد و انوار هدایت کبری از او بتابد».

حضرت بهاءالله در کلمات مکتونه می‌فرماید:

«که خداوند به واسطه انبیاء و اولیاء فرموده قلب تو منزلگاه من است آن را پاک و منزه کن تا در او داخل شوم و روح تو منظر من است آن را پاک و مقدس کن تا در آن جای گیرم».

پس فهمیدیم که قریبت الهیه به توحی الی الله است قریبت الهیه به دخول در ملکوت الله است الی آخر... سادگی کلام را ملاحظه می‌فرمائید حتی بیان عربی کلمات مکتونه را به فارسی ساده ترجمه می‌فرمایند تا درخور فهم نفوس شود: «فؤادک منزلی قدسه لنزولی قلب تو منزلگاه من است آن را پاک و مقدس کن تا در او داخل شوم».

از این آثار که بگذریم می‌رسیم به الواح مکتوب حضرت عبدالبهاء که تحت عنوان مکاتیب حضرت عبدالبهاء چاپ شده و به تدریج چاپ می‌شود. قبلاً باید بدانیم که عنوان مکاتیب را خود حضرت عبدالبهاء انتخاب فرموده‌اند. جناب فرج‌الله زکی کردی که سه جلد از الواح را به چاپ رسانید در بدایت کار از ایشان پرسید که نامی برای آن مجلد عطا فرمایند، فرموده‌اند "مکاتیب عبدالبهاء" که این باز نماینده خضوع بی نظیر حضرت عبدالبهاء است.

اما رسیده‌ایم به مکاتیب عبدالبهاء، این تازه اول عشق است این الواح نه یک نه صد هزارها است جولان قلم عبدالبهاء پایان نداشته است. گاه می‌فرمایند از شب تا سحر نوشته‌ام گاه شکایت می‌کنند که از کثرت نوشتن انگشتانم درد گرفته، البته پای چراغ این مکتوب را می‌نویسم. مثلاً ای بنده جمال قدم از کثرت اوراق متراکم از جمیع آفاق در جواب یک قلم سهل است صد قلم



کفایت ننماید و کلّ فرداً فرداً جواب آرزو ننماید. ملاحظه کن که این قلم بعضی شب‌ها تا به سحر در جولان، با وجود این بسته بسته اوراق بدون جواب مانده.

این الواح به سه زبان فارسی، عربی و بعضاً به ترکی نازل شده بسیار شیرین و فصیح و بلیغ و دلنشین است، چون امواج ملایم در دریاست که غلطان غلطان به ساحل می‌خورد و باز به دل دریا می‌لغزد و باز می‌گردد. تأثیراتی که الواح حضرت عبدالبهاء در جان و روان احباء ستمدیده ایران باقی می‌گذارد وصف ناپذیر است مثلاً درباره عظمت امرالله می‌فرمایند:

«جامش سرشار است، باده‌اش خلار است، ساقی‌اش گل عذار است، سرمست شوید، می پرست شوید، قلع به دست شوید، پرشور و وله شوید، این خمر طهور است، این جام بلور است، این حشر و نشور است. قدسگر الروحانیون من هذا الصهبا قد ثمی الربانیون من هذا الکأس الطافحه بمواهب البهاء. ع ع».

ملاحظه کنید که قرائتش چه شورانگیز است و چگونه انسان را به وجد و انجذاب می‌آورد، ببینید این گونه الواح وقتی به احباء عزیز در گوشه و کنار ایران که گرفتار ستمکاران بودند می‌رسید چه حالی به آنان دست می‌داد. در تاریخ نبیل خوانده‌اید که در اظهار امرعلنی امر مبارک دوستان چنان منجذب می‌شدند که به رقص و سماع می‌پرداختند. شعر جناب نبیل را به خاطر آورید که گفته است: جمال یار پیدا شد بزن بشکن بزن بشکن

از فصاحت گذشته موضوع این الواح بسیار بسیار متنوع است که بنده حتی سعی نمی‌کنم در این مدّت کوتاه فهرست انتزاعی آنها را برشمارم. چیزی که بیش از همه در این الواح با مکاتیب اهمیت دارد که حضرت عبدالبهاء در بیان حقایق اصلیه و اصول امر مبارک بیاناتی می‌فرمایند، همچنین موضوع‌های مهمّ دیگر از قبیل مقام حضرت اعلی و حضرت بهاءالله و وحدت دو ظهور الهی. در تفسیر بیانات مبارکه مثل کلمات مکنونه که اگر بخواهیم مثال‌هایی بیاوریم چند برابر از این وقت لازم دارد. همچنین الواح بسیاری در مدافعه از عهد و میثاق است که مهمّ‌تر از همه آن الواح، لوح معروف موسوم به هزار بیتی که برای ملاجلیل سگر خوئی نازل شده و مناجات "سراپا گنهم خاک رهیم و متضرّع در هر صبح‌گنهم" در این لوح آمده است.

دیگر لوحی درباره عهد و میثاق خطاب به احباء آمریکا است کمی قبل از صعود مبارک صادر

شده.

دیگر لوح عمّه است خطاب به یکی از خواهران جمال مبارک که در امر جمال ابھی متوقف ماند، نوشته‌اند که بسیار فصیح است چون شاید بعضی از یاران زیارت نکرده‌اند یکی دو جمله از آن را قرائت می‌کنم که ملاحظه فرمائید چقدر زیبا و بلند پایه است. می‌فرمایند:

«چون جمال مبارک ذکر آن عمّه را می‌فرمودند آثار عنایت از چهره مبارک ظاهر می‌شد آن الطاف را فراموش مکن و آن نغمه الهی را از گوش و هوش بیرون مفرما الحمد لله این موج بحر عنایت را مشاهده نمودی و آن تبسم‌های جان افزا را دیدی و آن بیان را شنیدی بگو چگونه دل بریدی».

بینید چقدر این جمله فصیح است. آن تبسم‌های جان افزا را دیدی آن بیان را شنیدی (بگو) چگونه دل بریدی. این کلمه (بگو) دل انسان را آب می‌کند. بیان شوق و محبت و ملاحظت و ضمناً عتاب و حیرت است. اگر صد سطر دیگر بنویسند تأثیر این یک کلمه (بگو) را که به جای خویش بیان شده و نماینده نهایت بلاغت است، نمی‌گیرد.

اما سرحلقه این الواح درباره عهد و میثاق، همان الواح وصایای حضرت عبدالبهاء که حضرت ولی امرالله آن را منشور نظم اداری امرالله موصوف ساخته و فرموده‌اند که:

«بزرگترین وثیقه‌ای است که از قلم حضرت عبدالبهاء صادر گشته».

خطبه اول این الواح وصایا به نظر بنده از فصیح‌ترین آثار ایشان به زبان عربی است و این عبارات منسجم و متین و زیبا جمله‌های موسیقی بتهوون را به خاطر می‌آورد که یادمان هست در سمفونی‌ها و کنسرتوهای خویش، بتهوون چگونه یک جمله موسیقی را به جمله بعدی متصل می‌کند و نت آخر جمله اول به نت اول جمله بعدی می‌شود که در عین آن که جمله‌های موسیقی از هم جدا هستند به هم متصلند و یک احساس وسیع و پهناور روحانی را ایجاد می‌کند.

دیگر چه عرض کنم از الواح تبلیغی که آن را فرامین تبلیغی مرکز میثاق خوانده‌اند که اساس نقشه ده ساله حضرت ولی امرالله است و عبارت از فتح روحانی عالم است که احباء بعد از نقشه ده ساله از سال ۱۹۵۳ پیشاهنگ اجرای آن گشته‌اند. در این الواح از جمله مناجات‌های معروف تبلیغی مرقوم گشته که جداگانه در مجموعه‌های مناجات به چاپ رسیده است.

الواح حضرت عبدالبهاء هم در زبان عربی و هم فارسی، هر یک آیت فصاحت است اما بسیاری از الواح حضرت عبدالبهاء به فارسی سره نوشته شده که کلمه‌ای از اصل عربی در آن نیست اما این آثار نه به آن گونه است که بعضی‌ها می‌نویسند و پراز تکلف و تصنع است.

ملاحظه فرمائید این لوح مبارک را:

«ای بندگان دیرین خسرو چرخ برین. چراغ ایران روشن است و پرتو مهر ایران روشنی بخش گلزار و گلشن. بانگ سروش است که بلند است و مزده پر جوش و خروش است که جانبخش هر ارجمند و مستمند. بخشش یار مهربان است که نمودار است و ریزش ابر بهار است که گوهر بار است. دریای دانش و هوش است که گوهر فشان است و آتش جهان دل و جان است که زبانه اش تا دامنه آسمان است. پس ای یاران یزدانی ستایش پاک یزدان را که از کشور ایران چنین آفتابی آشکار نمود. دست نیاز به درگاه خداوند بی نیاز دراز کنید که ای پروردگار آمرزگار نیکو کار، ستایش و نیایش ترا سزاوار که این کشور خاموش را پر آتش نمودی و این افسردگان بی هوش را به جوش و خروش آوردی.... الخ».

اما آنچه که می‌خواهم در خاتمه مقال عرض نمایم این است که بسیاری از الواح حضرت عبدالبهاء جهت تشویق و دل‌داری و غمگساری یاران باوفاست که در ایران این الواح امر مبارک را زنده نگاه داشت و بهائیان را امیدوار ساخت و بر خدمت برانگیخت. احبائی که در آن زمان در گوشه و کنار از همه عام بریده بودند نه خبری و نه ارتباطی با جامعه‌های بهائی داشتند، یک باره با چاپاری، صفحه لوحی، بعضی اوقات چند سطر به آنان می‌رسید و آن غمزدگان و ستمدیدگان مشتاق را جانی تازه می‌بخشید و شجره ایمانشان را که پژمرده شده بود سیراب می‌کرد. این الواح بی‌شمار که در هر گوشه و کنار به دست احبّاء می‌رسید نشان می‌دهد که مولای عزیزشان با چه حلم و صبوری به حلّ مشکلات یاران می‌پرداختند و از معایب و نقائص شان چشم می‌پوشیدند و آنان را به عنایت جمال ابهی و لقاء در ملکوت بقاء مطمئن می‌ساختند. حتی در آن الواح خود را هم پایه نفوسی که به ظاهر شأنی نداشتند می‌فرمودند به حدّی که هر کسی از احبّاء خود را نزد خدا مقبول می‌پنداشت و نور امید در دلشان می‌دمید.

مثلاً در روستائی در مرکز ایران به کسی که نامش عبدالحسین بود چنین می‌فرماید:

«ای عبدالحسین ای همانم این عبد حقیر بیا بیا تا هر دو همدست شویم و همراز و به مقتضای این نام کامی پرشهاد نمایم و به عبودیت و خدمت پردازیم و حکم یک نفس یابیم. من اگر قصور نمایم تو اکمال نمائی، اگر من فتور یابم تو اقدام کنی، چون دو هیكل ضعیف را بر امری قائم نمائی حکم یک هیكل قوی پیدا نماید بلکه به عون و عنایت در عبودیت کاری بکنیم.»

ملاحظه فرمائید این حضرت عبدالبهاء است که به یک روستائی ساده چنین می فرماید و خود را شریک او در خدمت امرالله می شمارد. ملاحظه بفرمائید به ما چه درسی می دهد و تکلیف رفتار ما با یاران الهی که هر یک "جوهر خطائیم و اوست مالک عطاء" معین می سازد.

الواح دیگری است که دلرباست، جذّاب است. نمی دانم تعبیر الواح جذذیبّه بر این دسته درست یا نه؟ اما تلاوتش اجباء غمزده و ستم کشیده را به رقص و طرب می آورد. مثلاً به درویش بیابان گردی که به یاد مولی و به عشق جمال عبدالبهاء در کوچه و بازار اشعار می خواند می فرماید: «ای مؤنس یاران، سال های چند در لباسی مستمند سرگشته کوه و صحرا و گمگشته دشت و دریا بودی و لب تشنه چشمه حیات و پر نشئه باده ثبات گشتی تا به عین تسنیم پی بردی و از باده الست سر مست گردیدی و از نیست و هست گذشتی. حال یک قدحی از صهای محبّه الله به دست گیر و بر رندان می پرست صدا زن و بگو تا چند سرگشته و سرگردانید، تا چند بی سر و سامانید، تا چند گمگشته دشت و بیابانید. وقت وصول است این. هنگام حصول است این. بل اصل اصول است این. آسوده شو آسوده شو. شمس حقیقت زد علم بر کوه و دشت در صبحدم، مقصود کلّ شاه قدم ما ملل میرامم. آسوده شو آسوده شو. حال وقت آن است الی آخر...».

این قبیل بیانات شیرین و جذّاب مغناطیس محبّت الله است اگر انسان به این خمخانه معرفت راه یابد مست مدام گردد و سر از پا نشناسد تا در ساحت کبریا به تقرّب دلبر یکتا فائز شود.

اطلاق اصطلاح سهل و ممتنع که در ادبیات ایران معروف است بر بسیاری از الواح حضرت عبدالبهاء صادق است. مثلاً در ایران جناب اشراق خاوری در کلوب جوانان در انجمن سخن که این جناب دکتر راسخ از پایه گذاران و مدیران آن بودند، نطقی می فرمودند. در ضمن نطقشان یکی از الواح حضرت عبدالبهاء را تلاوت کردند که بنده با این حافظه خرابم همان یک بار حفظ شدم. خطاب به شخصی به نام حسین علی می فرمایند:

«ای سَمی حضرت مقصود جانم فدای نامت باد دنیا به کامت باد نام تو می رفت و عاشقان بشنیدند هر دو به رقص آمدند سامع و قائل و البهاء و علیک. ع ع».

ملاحظه فرمائید درجه فصاحت به چه درجه است و درج شعر را حضرت عبدالبهاء با چه ظرافتی معمول می داشتند.

جناب دکتر وحید رافتی تا به حال چند جلد کتاب راجع به اشعاری که در الواح درج شده، نوشته اند که خواندنی است. باری از جمله مطالبی که سبب حیرت است احاطه حضرت عبدالبهاء

نه تنها به فنون بلاغت و فصاحت، بلکه حتی به فنون دیگر مانند نجوم و تاریخ و موسیقی و غیره است که واقعاً انسان متعجب است که این وجود قدسی این همه را از کجا و کی آموخته، از ده سالگی تا آخر عمر از ایران بیرون بود، از اوان در به در و سرگون بود، دسترسی به کتابخانه نداشت. ما وارد فنون بلاغت در آثار حضرت عبدالبهاء نمی‌شویم زیرا آن را نهایت نیست، فقط می‌گوئیم که تعبیرات ادبی آنچه که در زبان فارسی مشهور بود و یا تعبیرات بزرگان ادب از قبیل حافظ و سعدی و مولوی و فردوسی حتی موچهری و امثالشان همه در انشاء بلند و زیبای حضرت عبدالبهاء راه یافته. مثلاً: «ای جمشید سپیده دمید و خورشید درخشید، ابر فروردین گریست، اردیبهشت کیهان را بهشت برین نمود، سرو ببالید مرغ بامداد بنالید، گل بشکفت و سون آزاد با زبان خموش گوهر راز را پنهان سفت».

در این لوح گذشته از تعبیرات آشنا از قبیل گریستن ابر، بالیدن سرو، نالیدن مرغ سحر، اشاراتی بر این بیت حافظ آمده که در غزل معروف صبا به تهنیت پیر می فروش آمد، می فرماید:

زم مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد      چه گوش کرد که با صد زبان خاموش آمد

احباء ایران با چنین تداعی معانی که در آثار ادبی خود دارند از آثار حضرت عبدالبهاء لذتی بیشتر می‌برند.

اما اصطلاحاً و دقائق مختلفه را به نحوی در نوشته‌های خویش منظور می‌فرمودند که جناب مهندس سیحون احیا کننده موسیقی اصل ایران که جدّ مادری جناب سیحون است چنین فرموده: «ای بارئد الهی هر چند سلف در فنّ موسیقی مهارتی نمودند و الحانی بدیعه سرودند، شهیر آفاق گشتند و سرور (عشاق) ابیات عاشقانه به الحان (بیات) می‌نواختند و در انجمن عالم (نوائی) بلند نمودند و در صحرای فراق به آهنگ (حجاز) ولوله در (عراق) انداختند ولی نغمه الهی را تأثیری دیگر و آهنگ آسمانی را جذب و ولهی دیگر. در این عصر طیور انس در حدائق قدس باید آواز و (شهنازی) بلند کنند که مرغان چمن را به وجد و پرواز در آوند چنان (عود) و (رودی) (بسرو) آوند و چنگ و چغانه بنوازند که شرق و غرب را به سرور و شادمانی دهند و حبور و کامرانی بخشند. حال تو آهنگ چنگ را بلند کن و سرود آن عود را بزن که بارئد را جان به کالبد دهی و رودکی را آسودگی بخشی و فاریابی را بی‌تاب کنی و ابن سینا را به سینای الهی دلالت نمائی...».

ملاحظه فرمائید که دستگاه‌های ایرانی حتی مانند بیات و گوشه‌های آن را از قبیل نوا، عشاق، عراق و حجاز که در این لوح مبارک آورده‌اند حاکی از اطلاع ایشان از موسیقی دانان بزرگ ایران

از قبیل رودکی و فاریابی را می‌شناختند. و نیز به تاریخ ایران باستان و داستان‌های شاهنامه، در الواح متعدده اشاره می‌کنند به کتاب یاران پارسی، نظر کنید در هر صفحه حکایتی یا اشارتی و روایتی از شاهنامه است. مثلاً: «ای رستم دستان همانم تو با شمشیر جهانگیر گشت ولی آن جهانگیری منتهی به اسیری در چاه عمیق شد... زیرا برادر نامهربان به نهایت نقض و عداوت برخاست». (یا): «ایرانیان در ماتم سیاوش سیاه پوش شدند و جوش و خروش بر آوردند تا عاقبت بنیاد افراسیاب برانداختند». (یا): «گویند اسفندیار روئین تن بود ولی پایان از تیر پران چشم جهانگیر تاریک شد».

به این داستان‌های معروف کفایت نمی‌کنند، از قهرمانان درجه دوم از قبیل طوس گودرز، گیو، فرامرز، کیقباد و فرود ذکر می‌فرمایند و گاه از اشعار شاهنامه نقل می‌کنند: «ای مهربان کیومرث، فردوسی می‌گوید نخستین خدیوی که کشور گشوده سر پادشاهان کیومرث بود». یا می‌فرماید: «ای خسرو و پرویز را جام لبریز و شیرین شکر بیز و سمنند شب‌دیز، فایده نبخشید عاقبت در دست ستمکار خونریز افتاد».

باری الواح حضرت عبدالبهاء گوهر شب چراغی است که نظیر ندارد. شنیده‌ام که حضرت ولیّ امرالله سفارش فرموده‌اند که احباء باید به سبک الواح بنویسند. اما گاه در این معنا اشتباهی که شده این است که تصور کرده‌اند اگر کلامی را مسجع و مرصع و مقفی بنویسند و پشت هم مترادفاتی به کار ببرند به سبک الواح نوشته‌اند، در صورتی که چنین نیست آرایش کلام با بافتن یک سلسله کلمات موزون و مترادف خالی از محتوی تفاوت دارد.

هر چند حضرت عبدالبهاء برای آرایش کلام، گاه صنایع بدیعی را به کار برده‌اند اما آن جور کلام را برای نشان دادن دانش خویش از حسن الفاظ و اظهار فضل نفرموده‌اند. آن چه را هم که ما تصور می‌کنیم مترادف است چنین نیست کلماتی که به گوش هم آهنگ می‌آید ولو آن که در لغت یکی از چند معانیشان یکسان باشد اما در فهم آنها تفاوت ظریف کلامی موجود است که در ذهن شنونده فهم دیگر و استنباطی دیگر دارد. مثلاً صغیر و کوچک به ظاهر یک معنا دارد اما آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد فقط برای آرایش کلام به کار رفته اما چون دقت کنید چنین نیست.

حضرت عبدالبهاء هر کلمه‌ای را برای معنای دیگری به کار برده‌اند. مثلاً به این لوح توجه فرمائید:

«ای شاخ پر باران شجرهٔ محبّه‌الله پدر بزرگوارت رخی داشت چون شمع افروخته و قلبی داشت به آتش عشق سوخته و چشمی داشت از غیر حقّ دوخته و حلاوتی داشت از شکر بستان الهی اندوخته و نطقی داشت از دبستان معنوی آموخته. پس افروخته و سوخته و اندوخته و آموخته به میدان فدا در سیل جمال ابهی شتافت و جان باخت و بتاخت تا علم در ملکوت الهی افراخت. تو که یادگار آن بزرگواری باید پی اوگیری و به روش و سیرت او حرکت نمائی تا آیت رحمت شوی و نهایت عنایت بینی.»

وقتی لوح را می‌خوانیم فکر می‌کنیم این کلمات یا مترادفند یا برای آهنگ کلام به کار برده شده‌اند اما چنان که در متن لوح دیدیم، اولاً وصف شخصیت کسی را می‌فرمایند. ثالثاً چون لغات را از قبیل چون افروخته و سوخته و اندوخته و آموخته را کنار هم بگذاریم می‌بینیم چنین نیست، هر یک مفهومی در مراتب روح مخاطب دارد که به کلی با لغات هم ای خود، آهنگ و غالباً مترادف یا ردّ و بی‌نمکی که بعضی‌ها در نوشته‌های خود به کار می‌برند، تفاوت دارد. یا مثلاً می‌بینیم که حضرت عبدالبهاء به تکرار فعل مشترک می‌پردازند آنچه در مدرسه آموخته‌ایم تکرار مخالف و محلّ به فصاحت است.

از حضرت عبدالبهاء است:

«بخشش یار مهربان است که نمودار است و ریزش ابر بهار است که گوهر بار است، دریای دانش و هوش است که گوهر افشان است و آتش دل و جان است که زبانه‌اش تا دامنهٔ آسمان است.»

اگر این را کسی پیش معلّم انشاء مدرسه می‌خواند، می‌گفت: از این "است"ها باید فاکتور گرفت.

گاه حضرت عبدالبهاء با مهارت و احاطه آسمانی خود افعال را در جمله حذف می‌کنند یا بهتر بگوئیم شیوهٔ فعل مقدر را در کلام به کار می‌برند که بسیار دلنشین است و برای تأکید است. مثلاً در مناجاتی می‌فرمایند:

«ای ابر رحمت رشحاتی. ای گلشن عنایت نفحاتی. ای ابر موهبت موجی. و ای آفتاب عنایت پرتویی. رحم فرما عنایت کن قسم به جمالت که جز خطا متاعی نه و به غیر از آمال اعمالی نه. مگر پرتو ستّاریت بپوشاند و حفظ و حمایت شامل حال گردد و الاّ این ضعفا را چه توانائی که به خدمتت پردازند و این فقرا را چه غنائی که بساط عزّت بگسترانند توئی مقتدر و توانا. ع ع.»

ملاحظه کنید چقدر زیباست اگر به طور معمول می فرمودند ای ابررحمت رشحاتی ارزانی کن. ای گلشن عنایت نفحاتی بفرست. ای بحر موهبت موجی بزَن. باز زیبا بود اما این فصاحت و این تأکید این تأثیر را نداشت.

باری ای دوستان عزیز چه نیکوست که در بحر موج آثار حضرت عبدالبهاء غوطه ور گردیم تا هر روز گوهرهای سفته ای نصیب ما گردد و ما را به ثروت حقیقی رساند. هر لوحی باعث مزید اطمینان و ایمان ما می گردد و ما را بر خدمت خلق و خدا آماده تر سازد. عرایض خود را تیمناً با یکی از الواح تشویقی حضرت عبدالبهاء پایان می دهم.

«هوالبهی ای بنده حقّ همّتی بنما و دامنی به کمر زن و قصد مقامی بلندتر از افلاک نما. ای بنده حقّ رخس سریع حاضر میدان وسیع موجود گوی سعادت در پیش و چوگان عنایت در دست. وقت جولان است و ربودن گوی از میدان. من آن چه شرط بلاغ است با تو می گویم بشتاب بشتاب که وقت تنگ است و آهنگ مطرب نزدیک به انتها. اگر در این بزم کف نرنی دف نرنی آواز نخوانی شهناز بلند نکنی دیگر در چه حال مخمور و مست گردی و البهء علیک ع».

دوستان عزیز چنین گنج شایگانی را از این دریای بیکران به رایگان در اختیار ما نهاده اند، حیف است اگر از آن بهره نگیریم و حظّی نبریم و محروم نگردیم.